

۲۹۶۹۱۲۲

۲۰۱۲۲

۲۲۳۸

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2238

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هرگونه شناوستن ایشان از زمین و آسمان را که بیکدیگر خاک آدم را بریند اصطفی آدم
 و بر کرده خلقت خلقت مرمت فرمود و طلا و شوکت و جواهر و علم آدم بر سر نهاده
 او را نگه داشت اسکن انت وزوجك الجنة نوازش نمود و او را با کمال بلبس تلبیس
 را بجزارت و انت عليك لعنتی الی یوم الدین افزوده - گردید و لا ملک جبرهنم
 منك و من تبعك بران افزوده - و از بارش کلخ انک رجیم و دوازده مارش لکینه
 تلبش انا خیر منه را بجا که آخر از منهامند و ما مدح او را بجا که تراند و و صد گونه
 سختیت و تسلیم را شرف انبیا پیشوای سلطان را که ذات ذات الکمالش علت و جو جمله
 موجودات و جهت خلقت همه مخلوقات است و آل و اصحابش را سلام و اکرام الی قیام
 الساعة و ساعة القیام اما بعد بنده میبیزد احقر الخلیقه بل لاشی فی
 الحقیقه پیغمبر گرامی مطهره نشین ناکامی محمد بشیر علی سلسلی برابر باب تحقیق

و اصحاب تدقیق عوض پردازست که اندرین امام فتنه سرانجام روزی سنی از دوستانم که از
 کجوشوی بوستان یک نگلی شان بوستانم - رساله بیست باسن در خوردند و بهر جوابش
 بعد اصرار دهم گرفتند چون دریا فتم جواهر مضیه نامی تالیف عالم گرامی یا فتم - هر چند که
 مولفش در آغاز مرام نقل کلام بزرگان را بکار برد و اما در انجام کلام و خلاصه مابین
 باظهار راسی خود را خطا بخطا میسر و طرفه آنکه از مواید فوائد تفسیر عزیز می او از آنکه
 و ذخائر دخت و پایان کار در جراثیش و اسن پاک صنفش را بسنگ جرح چاک
 نمودن خواست نفوذ باندن شر و انفتا - پلیت - این چه شورش است که در دور
 می بینیم همه افاق پناز فتنه و شرمی بینم - هر کسی روز بهی می طلبد از ایام به شکل نه است
 که هر روز تبری بینم - چون مرا از اقبال امر ایشان چاره بود کام ناکام بجوابش
 پرداختم - توقع از اصحاب دانش و فرهنگ و ارباب هوش و هنگ که بیده نصفا
 بنگرند حاصل مرام را که نمایش راستی راسی بزرگان است نه حرف گیری دیگران
 با عتساف نسبت ندهند و رساله را بنقد الجواهر نامیدم و کار خود بخدا سپردم -
 افوض امری الی الله و ما توفیقی الا بالله و هو الهادی و علیه اعتقادی
 و الا ان فلنشرع فی المقصود بعون الملك المعبود - پوشیده نماند که آنچه
 صاحب جواهر و اساس قدسی و فائده اول فوائد ضیائیة فضائل علم و فضیلت
 علماء را بیان کرده اند از کمال خود بدولت گونه و ناز سر مایه خوشیستن نمونه بلکه
 از ابتدا تا انتها نخل کلام سعادت انجام امام همام و رئیس المفسرین سند المحدثین

عزیز مصححین و تدقیق قیصر قصر توقیف و توفیق حافظ مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره
 العزیز یگار برد و در آن نیز سر پها خورد و غلبه با کرد و چنانچه در اساس قدسی سطره
 صفحه ۴ (و بنظم و نشر جمله اشیا بر داند) نوشته غالباً بعضی نظم و نسق گرفته است و این
 خلاف محاوره است زیرا که نظم و شرفاً بلا یعنی عبارت منظم و مشهوری آید و در سطر
 چهارم صفحه ۵ (برای تبکیت و تعجیز فرستگان انج) نگاشته است و ظاهراً مضمون
 جمله تفسیر عزیزی در برای مکانات ان احسان و کفارت ان بی ادبی ملائکه را ملایم
 باین نوع تعظیم و تکریم ساختند را در عبارت خود داخل نمود. و لفظ تبکیت و تعجیز
 بران افرو و بلوغ غلط آلود. کما سیاق انشاء الله تعالی در فائده اول
 فوائد ضیائیة سطر یکم صفحه ۹ (اول آنکه این آیه کریمه بر فضل علم بدالات واضح و لا
 می کند) خط صریح واقع شد زیرا که سابقش قول ایزد پاک و اذ قلنا للبلک
 اسجد و الا دم فسجد و الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین
 مذکور است پس وضاحت بالای طاق این آیت بر فضل علم چگونه دلالت می کند حال آنکه
 لفظ علم هم مذکور نیست و بالیقین این فائده که عریض و طویل است از فصل
 فوائد تفسیر عزیزی نکتہ. و از باب فضائل علمش جمله را ترجمه چنانچه رئیس التفسیر
 تحت قوله تعالی و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون می فرماید ووم آنکه این
 آیه و این قصه دلیل واضح است بر فضیلت و شرف علم انج پس حضرت مولانا قدس سره
 بیشک فضائل علم را بجایش بیان فرمود (فله دهره) و هکذا و التفسیر

تحت ذلك القول وصاحب جواهر عم چه نسبت خاک را با عالم پاک با بی نقل نموده
بانگ بی هنگام برداشت پس این جمله بخط و نا فهمیش بدالات واضح و دالات کرد
که لا یخفی علی من له ادنی درایت و علی هذا القیاس بسا غلطی موجود است اگر جمله اش
شمرده آید هر ایینه و فترتی گردد چنانکه سعدی فرماید - بیت گران جمله را سعدی
املا کند و مگر و فترتی دیگر انشا کند لیکن چون محض مغطت بود تعرض آنرا بهل
کرده صیل حرام که اظهار هستی رای دایت پیرای بزرگان نیز مکان است خصوصاً این
الاسانده حضرت فردوس منزلت رئیس المفسرین که حضرت ایشان اساتذات
من و او بودند بوجه تمام رجوع می آریم و معز خرافات فائده دوم و سیوم را در حیز
تحریر آورده جوهر جواهر می نمایم **قوله** فائده دوم باید دانست که مخاطبین کلام
عظمت نظام اذ قال ربك للملک انی جاعل فی الارض خلیفه خاص ملائکه
بودند غیره را دخلی نبود انتهی **اقول** ملائکه را مخاطب این خطاب گفتن سر سرخط است
فقد بخط فی ذلک بخط عشوار در کتب مشن عیار چه این خطاب با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم است که حضرت رب العزت با جناب رسالت مآب قصه آدم عم
و فرشتگان را حکایت می فرماید - **قوله** چه ظاهر معنی ملائکه فرشتگان است محدود
از ان بلا ضرورت داعیه جائز نباشد حکما فی التفسیر الکبیر قلنا هذا خلاف
الظاهر فلا یصار الیه الا عند الضرورة انتهی **اقول** در اینجا صاحب
جواهر بنام ابام اتهام غلط بسته نامینا یا نه مؤنت حواله بکار بردن فی ذلک فرجه

ایس فیہ امری - عبارت تفسیرین است قوله کان من الجن ای صادر من الجن
 قلنا هذا خلاف الظاهر فلا یصاد الیه الا عند الضرورة - یعنی در اینجا کلام
 ما بمعنی صادر گفتن خلاف ظاهر است و صاحب جواهر می گوید ظاهر معنی طایفه فرشتگان
 عدول از این بلا ضرورت و اجماع جائز نباشد کافی التفسیر الکبیر پس شار الیه قول امام
 چیزی بود و مولف جواهر بنا فهمیدگی چیزی دیگر شار الیه قرار داده قول امام را
 بجای اتل کرد **قوله** گروهی سرسیدند که البیس از زمره فرشتگان است الی قوله چون
 نقش این تقریر این **اقول** این جمله ترجمه قول تفسیر کبیر است که امام مذہب بعضی
 با سوال و جواب نقل نموده ناکه مذہب و مختار خود قرار داده لیکن صاحب جواهر
 بطر سرقه بیانش کرد چنانکه از لفظ کما قال الامام ظاهر و باهر است گم آیه کریمه انما
 انکالستجد اذا امرتک را از خود ترجمه نمود و راه خطایم و زری که بر تقدیر بودند
 لفظ منع بر معنی انزال و ان الاستجدزائده باشد کافی البیضاوی و غیره لیکن مترجم لای نافی
 پیدا شده همچنان ترجمه کرد کما لا یخفی علی من خالعه - **قوله** باید دانست که انچه خاتم
 المحمدين الی قوله بچند وجوه مخفیست **اقول** صاحب جواهر در اینجا قول حضرت
 رئیس المفسرین را مخفی نگفته بلکه خفت و سخافت خود ظاهر کرده زیرا که انچه حضرت
 ایشان در غیری فرموده اند همینه دست و راست بے کم و کاست بوده است
 فبراه الله عنی وعن ناز المسلمین خیر اما صاحب جواهر نگان انکه هر گاه قول صاحب
 تفسیر یزیدی البضع و سخافت نسبت نایم البته شیخ فضیلت خوشین

افزوده باشیم بهفوات چند در چند که اعتباری را نشان میدهد و چون این دیویشیت را
مقصودش بود گمانش بطلان برآمد و بجای شیخ و فضیلت خفست و فضیلت روزی
شد خوش گفت علیه الرحمة بیت چون خدا خواهد که هر کس در دهم سیلش اندر طغنه
پاکان برود هرگاه اظهار صحت و حقیقت قول رئیس المفسرین مقصود بالذات است
بطلان و جوبات سخیف صاحب جواهر شرع را بر بیان کرده می آید قول اول آنکه المفسرین
درین حکم سعادت قرین ساقط الاعتبار و نهایت دلیل خوار بود یا چنان نبود بلکه او
اعتباری داشت لیکن چنانکه مرقرشگان را با اعتبارش مانند اعتبار ملائکه بود بر تقدیر
اول سجود و عدم سجود و استکبار و عدم استکبارش مساوی بود پس کرش بطریق اتم
و اتمام اتم صورتی ندارد و بر تقدیر ثانی سجودش نیز بنظر حضرت رب العزت مقصود
بالذات بود یا فی بر صورت ثانی بطلان از دلیل اول ظاهرست و بر صورت اول
شمولش بطریق تبعیت چه معنی دارد و بر تقدیر ثالث حکمش حکم شق اول تردید ثالث است
فانهم انهمی اقول شق اول تردید ثالث صحیح و قول شمولش بطریق تبعیت چه معنی دارد
منقول است بقوله تعالی و کانت من القانتین بلکه تقدیر ثالث هم راستی
راستی نشان میدهد که مساوات با اعتباری باشد و تبعیت با اعتبار دیگر و لا محذور
قول دوم برای آنکه از فائده ثانیه معلوم گشت که درین مقام مخاطبین خاص نشانگان
بودند غیر را دخلی نبود و چون ملائکه با ثبات دعوی خویش فروماند برای تعجب و
ایشان حکم سجد صادر گردید اقول این وجه باطل است بدوچ اول آنکه مخاطب

خاص بودن ملائکه که در فائده دوم مذکور شده بود باین جهت نرسیده که امر التضرع
 سنا و البناء علی الفاسد فاسد دوم آنکه امر اسجد و امر تعجیزی گفتن راه ترکستان گرفتن
 زیرا که مأمور به تعجیزی مجزعه در امر تعجیزی نسبت مکلف محال الاقتال و غیر مقصود الاقتال
 می باشد مثل قوله تعالی قاتلوا بسورة من مثله و قوله تعالی فانیبونی باسماء
 طوی که پس مأمور به در امر سجده اگر محال الاقتال و غیر مقصود الاقتال بودی ملائکه
 چگونه بجای آورده اندی و بر عدم اتیانش نسبت عصیان و فسق بشیطان حسان روا
 بودی بلکه این امر تکلیفی تعجیزی مفید الوجوب مقصود الاقتال بود که لا ینحی اما کما
 صاحب جواهر در امر تعجیزی و تعجیزی تیزی دست نداده و هرگز این معنی از سهو نخواهد بود
 و الا بارها نمی گفت چنانچه در سطر ۲ صفحہ ۳۵ و سطر ۱۱ صفحہ ۳۶ و سطر ۱۲ صفحہ ۳۷
 فمن شأنی طاع قوله سوم آنکه قول الله سبحانه ما منعك ان لا تسجد الا امرتك
 برین معنی و لا الت می کند که حکم سجده اصاله بشیطان بود و نهی - **اقول** دین چه
 لیکن لازم نمی آید که امر اسجد وافی قوله تعالی اذ قلنا للملائكة اسجدوا
 اصاله بشیطان بود - شاید که بامری دیگر اصاله مخاطب بوده باشد و بر عدم اتیان
 حق سبحانه تعالی بطریق عتاب خطاب استفهام فرمود یا آنکه در امر سجده بطریق تهنیت
 مأمور بود و اتیانش مقصود لیکن چون در امثال خاص او ملعون سر باز زد و خداوند یکم
 او را خطاب عتابی ص منو - **قوله** چهارم آنکه حدیث پادشاهان **انما قول** در خیابان
 صاحب جواهر حکم پادشاهان را بدو قسم تقسیم کرد یکی امر عام که هر مکلف را شامل گرد و چون

صلوة و زکوة و دیگری خاص که چنان نبود و پراکنده است که ما نحن فيه از قسم اول یعنی امر
 عام است پس لیس را بلا ریب شامل شده تا که از قسم دوم که از غم - **قوله** عجم آنکه بر تقدیر
 اشتنا می متصل ضرورت استثنای از جنس استثنای منه باشد **اقول** این ضرورت
 غیر مسلم است اما قال الرضی فقد تبین ان المتصل لیس هو المستثنی و ان
 الجنس کما ظن بعضهم بر تقدیر تسلیم نیز **قوله** استثنای و لفظ استثنای منه بحسب استعمال
 و قصد متکلم کافی است اما قال العلامة فی التلویح فان المستثنی منه هو اللفظ
 باعتبار ما یبتدأ و له بحسب الاستعمال و قصد المتکلم لا بحسب اوضاعه پس رسول
 ملا که مرالیس را با وجود بودنش از جنیان بحسب استعمال و قصد متکلم هیچ امتناع نیست
 خلاصه در فی صحه کون الاستثناء متصلاً کما لا یدری علی من له خط من العقل والنقل -
قوله آنکه صاحب کشف گفته الی قوله نیز بخند و جوه مخفیست - **اقول** بیت
 بتاراج خود ترک تازی کنی که گنجشک باشی و بازی کنی ۴ و فی مثل ذلک لسمعت من السهفاء
 و الجاهلاء فیضیحة عند الفضلاء و العلماء لانه اما قال صاحب الکشف فی تفسیر منسبته الی السخافة
 انها من الخافة لان الوجوه کلها لیس لبشی کما بین انفا - **قوله** اول آنکه نخستین بود یا شد
 که تغلیب کثیر بر قلیل انگاه رود و دیگر که آن قلیل ساقط الاعتبار باشد **اقول** این وجه
 غیر حرجی بلکه قابل اعتدال نیست و آنچه امام در تفسیر کبیر احتیاج بعض را حکایت نقل نموده اند
 در سب و مختار ایشانست و صاحب جواهر بنا بر فهمی خود همان نقل را برای امام بنیافته است
 مختل و جوی ظاهر المطلبان خود گواهی آورد هرگز اشراط سقوط الاعتبار را اعتباری را نشاید

ما قال الامام تحت قوله تعالى وكانت من القانتين فافان قيل لم قيل من القانتين ^{عنه}
 نقول لان القنوت صفة تشمل من قنت من القبيلين فغلبت كونه على اناثة الخ
 پس ظاهرست که اگر شرط سقوط الاعتبار مذهب مختار امام بودی هرگز در اینجا باختیار تغلیب جواب
 نلتفتی بپه مغلوب علیه و رأیه که می سقوط الاعتبار نیست و نیز معنی تغلیب رأیه که می و عمر بن قمر بن
 و ابو بکر و عمر بن شمس قرچکونه صورت بند و مع انه صرح به العلامة فی المطول حيث قال
 و التغلیب یجری فی فنون كثيرة منه تغلیب لذكره على الاناث بان یجری علی الذکور
 و الاناث صفة مشتركة المعنی بینهم علی طريقة اجرائها علی الذکور خاصة بقوله
 تعالى وكانت من القانتين الی قوله و منها یولان و نحوه کالعمری لابن بکر و عمر و القمر بن
 الشمس و القمر الحسنین للحسن و الحسین ما أشبه لك و منه تغلیب الجنس اکثر
 الافراد علی فرد غیر هذا الجنس مغفور فیما بینهم بان یطلق اسم لك الجنس علی الجميع
 كقوله تعالى و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس عدوا لبلیس من
 الملائكة لكونه جنیا و احدا فیما بینهم و ایضا فی شرح العقائد النسفیة - قلت
 لا بل كان من الجن ففسق عن امر به لكنه لما كان فی صفة الملائكة فی باب الجن
 و رفعة الدرجة و كان جنیا و احدا مغفورا فیما بینهم صح استثناءه منهم تغلیبا
 انتهى **قوله** و لم یذكره قول خویش و یحوز ان یجعل منقطعها از جوارح اراده کرده یا مکان یا
 یا معنی دیگر بر تقدیر ثانی بیانش باید تا سخن برانده آید الوش باطل است زیرا که درین هنگام
 مخیران باشد که منقطع ثابت است مع فتقافی ضرورت جانب مخالفش بدو وجه

باطل است انتهی بلفظه **اقول** شق اول صحیح است و هر دو وجه بطلانش باطل کامیابی اما
از بیان معنی امکان عام که است شیخ خوب معلوم شد بل جوهر عبارت آرائی و معقول دانی
بر محک دنی تا مل عیان می آید خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم چه بر تقدیر بودن امکان
عام مقید بجاوب وجود باشد پس حتی اشق رین هنگام (القطع متصور است و عذرش
ضروری نیست) خواهد بود ناکه ثابت است چنانکه گفته زیر که امکان را فعلیت لازم نیست
که تقریر فی موضع **قوله** اول آنکه استثنای متصل استثنای حقیقی است و منقطع را مجاز استثنا
نامند کافی تلویح لان الاستثناء الحقیقی هو المتصل و اما المنقطع لیس استثناء
بطریق المجاز و بلا ضرورت داعیه رجوع بجاز نباشد انتهی بلفظه **اقول** عبارت منقول
البته در توضیح مذکور است و صاحب تلویح استثنای منقطع را از حقیقت اصطلاحیه شمرده
حیث قال اما لفظ الاستثناء فحقیقة اصطلاحیه فی القسمین بلا نزاع پس تمام غرض
که هرگاه صاحب جوهر را در عبارت توضیح و تلویح گونه ایاز ماضی نیست پس در تصنیف
رسائل چهارز انوشتن برعم و در سفاهات سفتن و باو یار پیون است و نیز از ضرورت چه
مراد است اگر ضرورت متکلم اراده کرده باشد فلا نسلم ان کذلک لان المجاز کثیر فی القرآن
و الله تعالی منزه عن شوائب الضرورة علوا کبیرا و اگر ضرورت مخاطب مراد باشد فلا نسلم و لا
کیف و کثیرا ما تستدعی الیه فی مثل هذا المقام فی کلام الملک لغیر العلام **قوله** دوم آنکه
هرگاه البیس لعین بر تقدیر نبودنش از جنس ملائکه در امر سجود و امور نباشد پس سبنا و ابا
و استکبار بسویش چگونه کرده آید انتهی **اقول** بر تقدیر بودن استثناء استثناء منقطع لایزال

۱۲
 منی آید که در امر سجده و الاوم نامور نباشد بلکه نامور بود و در امر سجده و الاوم بطریق قیامت کامتر
 و مستثنی است از نسبت فیجده و بطریق انقطاع و استناد و اباد و استکبار و جلت مخالفش از
 اتیان نامور به در سجده و اباشد نه در سجده و اگر اخبار است **قوله** سوم آنکه سابقا هویدا شد
 که این خطاب خاص بفرشتگان بود و در جای دیگر ارشاد گردیده و ما منعك ان لا
 تسجدوا ذامر فلك این قول نص برین معنی است که البیس لعین از جنس ملائکه است انتهی
اقول از سابق چه مراد است اگر فائده دوم اراده کرده باشد پس هیچ نیست لما تقدم
 بطلان نهناک و اگر بجای دیگر اراده کرده از خطاب خطاب اسجد و الاوم مراد گرفته باشد
 پس هر چند که ثبوتش بوضوح نه پیوسته اما میگویم که خطاب اسجد و الاوم مراد گرفته باشد
 اصالة و البیس اشامل شده قیمة کامر غیر مرة و درین جای نص چه مراد است یا خبر
 اصولی است یا لغوی ثانی ظاهر البطلان است زیرا که درایه کریمه کلامی لفظ بفرشته
 بودنش ال صحیح نیست و اول نیز باطل است زیرا چه کلامی عاقل منی گوید که آیه کریمه
 بهر بیان ملکیت البیس مسوق شده پس قول معنوه و مخبوط را چه اعتبار **قوله** و آنکه
 صاحب بنیفا و می گفته الی قوله یک است زیرا که این سخن مجرب و احتمال و عدول از
 ظاهر قول این و متعال است انتهی **اقول** صاحب جا هر را عجب مرضی پیدا شده
 که خوابی نحو الهی بطامات و مخرجات لایعنی چهره می آید و بهوس ناموری غلط
 کار بیامی نماید حالا که قاضی بیضا جمله اقوال مختار و غیر مختار را برابط تمام و ضبط
 مالا کلام و سچ کتاب خود ساخته و نقل نموده بقوت و ضعف هر یک با توجیه و توضیح

اشاره دقیق فرموده پس صاحب جواهر را آنکه محل تحقیقش بلا تفاوت خلاصه ترجمه منقول
 قاضی بیضا است چگونه منقول ایشان را بر کاکت نسبت نمود اگر فی الحقیقت منقول قاضی
 بیضا یک باشد همانا تحقیقش نیز سخیف خواهد بود چرا که منقول شان بر تحقیق خود ^{است} و
 فلو کان کذا لکان کذا ان من یرید الاطلاع فعليه بالمطالعه قوله نزد فقیر صراحتاً بتقصیر
 حق است الی قوله که ملاکه بر دو قسم اند یکے آنکه همگان ایشان از جمیع معائب و نقائص
 مبرا و مقدس اند و دیگر آنکه اکثر ایشان عصمت ندارند و با هم توأله و تناسل دارند
 و البیس از جمله ایشانست - **اقول** این مذہبی نیست بلا ذاهب و قولیست غیر مختار
 محض برای نقل است نه از برای اختیار چنانچه اکثر مفسرین مثل قاضی بیضا و علام
 ابوسعود بر روایت این عباس نقل کرده اند لیکن کدامی کس مذہب و مختار خود قرار ندهد
 و علاوه آن عدم ذکر ریت و انوشت و شتگان از کلام پاک حضرت رب العزت
 ثبوت پیوسته و معصومیت جمله ایشان از همه معاصی از کلام امام بیایه تحقیق میرسد
 حیث قال الجوهري لا اعظم من علماء الدين اتفقوا على عصمة كل الملائكة
 عن جميع الذنوب - **قوله** زیرا که سابق ظاهر شد که مخاطبین این کلام شیعین خاص
 و شتگان سقرین بودند و نیز استثناء متصل استثنای حقیقی است و او را لازم که مستثنی
 از جنس مستثنی منه باشد **اقول** صاحب جواهر بر حقیقت تحقیق خویش گودر ^{حقیقت}
 غیر مختار است این قول را بطریق دلیل می کند از یاد گذشته با و که بطلان بیانش
 شمر حوار گذشته و خلاصه مانی الباب اینکه در تحقیق ابیس که اصلش حبیبیت علماء را

اختلاف کثیر است گوی گویند که جنی است نه فرشته و جوتی دانند که فرشته است نه
 جنی و فریتی پندارند که ماهیت هر دو یکی است نیکو کارش را ملک و بزه کارش
 را شیطان نامند و انبیس بیشتر ملک بوده بعلمت عصیان شیطان گردیده و طائفه اکارند
 که انبیس پهلپیس باعتبار نوع از فرشتگانست و باعتبار عمل از جنیان و برخی زوآ
 ابن عباس رضی الله عنهما نقل می نمایند چنانکه صاحب جواهر نیز نقل کرده مختار
 و محقق خود قرار داده هر یکی حسب زعم خود با توجیه کنند و دلیلها آرند ترجیح بادهند
 و بوجهها گویند کل حزب بما لایحدر فرعون پس جایکه علماء سلف را اختلاف است
 ما را کجا رسد که یکی را بطلان و دیگری را بصحت نسبت کنیم و ناگفتنیها گوئیم حالانکه فتنه
 علماء و محقق است نه در هر سخن بحث کردن رواست و ما بان علماء ثقات را میرسد
 که نخستین بتوجیه و توضیح حتی الوسع کوشند و تطبیق دلائل تعارض را پوشند
 بستر بتوضیح ترجیح و اعتبار اختیار تحقیق خود را در معرض بیان آرند اما چون کسی را
 که در اسناد و بیان فرقی نماند و در توضیح و تلویح و تمجیز و تنجیز تمیزی ندارد و نه از
 سلسله تحقیق دانگی و نه از بیاض توفیق رنگی در سمید و ن مقام کمر بستن و ناگفتنیها
 گفتن هر ائمه ناشنیدنیها شفتن است چه چا کاری کند عاقل که باز آید پیشانی
 بل بر چه گوید بدان ماند که گفته خوش و خوش این هر سه دختران معاویه بودند یا
 برادران علی - قوله نیز اینکه از حضرت عباس رضی الله عنهما روایت و حساب
 بیضاوی از احکایت کرده الی قول مزید کلام است **اقول** درین چه شک چگونه

نباشد چون پیشتر گذشته که خلاصه ترجمه منقول قاضی بیضا عین محقق صاحب جواهر است
 پس هر چه مویذ منقول ایشان باشد بیشک مویذ محققش نیز خواهد بود کما لاخفی قوله
 گویم که بتقدیر تسلیم و قطع نظر از نقل همچنین مفسر عالی قدر الی قوله کلام حضرت حکیم
 حکیمه باعلی ندایدین سوندامی کند اقول پوشیده میباد که آنچه صاحب جواهر عتبات
 تحقیق خود را در معرض بیان آورده سرمایه و لیش جز روایت ابن عباس چیز نیست
 رضی الله عنهما زیرا که مدار جمله هزاره اش بر دو قاعده بود یکی آنکه تنایب کثیر بر قبیل تا وقتیکه آن
 قلیل ساقط الاعتبار نباشد جائز نیست دوم آنکه استثناء بطریق اتصال تا وقتیکه
 مستثنی از جنس مستثنی منه نبود روانی و بطلان هر دو قاعده شرعاً با لا گذشت
 و چون در اینجا صحیح الاسناد نبودین روایت مذکوره را تسلیم کرده از نقل مفسر عالی مقام
 نیز قطع نظر نمود پس جمله تحقیقش جز آنکه بملط بر آید چه چاره و هر چه گفته که کلام حضرت
 حکیم باعلی ندایدین سوندامی کند می گویم از کدامی آیت این معنی مفهومی نشده که ملائک
 دو صنف اند یکی توالد و تناسل دارند و دیگری ندارند پس راستی را می روشن اجزاء آن
 با حسن و جوه نمایان گشت و مزخرفات مؤلف جواهر مضیه زاهق و باطل فقط طمس
 دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین هذا حاصل فی هذا

الا یا هـ فلوزید لندنا بتوفیق الملک العزیز العالم

اشتهار قابل الجهار

بر ضمیمه انظر نقادان سخن سخن مخفی و محجب بسا که ریخته الا لبا ترا دید ه خامه صاحب جواهر
از اطلعه نیز بنظم گذشته از ولوله شوق و رنگ لستم و دوسه ورق معائنه کردم. از نشیب و فراز
عبارتشن چنین شوقم بر چنین گشته نخاست که باز نش نگرم. چه از طرز فارسیست دور. از خلاف
محاوره موعظه اینکه حضرت فشی مقفادوست بر علایت قافیه طفلان مضمون را قضاها زده -

واز تپاک پسا و ند خون مضامین ریخته خون بهایش گردن خود گرفته. از اینجا نقلی یاد آمد که مقلی
جهت خدمت خودش بسیاری را بخدمت می کشید. باین شرط که کلام متفقا باید گفت ورنه از
موسوم محروم. و بدین شرط حق بسیاری را تلف می ساخت. یکبار خدمت گاری بود بسیار بهمان
شرط متفقا قبول کرد. و نام خودش به عبد الرزاق مشهور ساخت چنانچه متفقا باری برای کار
خدمتکار خود را بخواند **مُغفل** عبد الرزاق - جواب ندارد. **مُغفل** بار دوم - عبد الرزاق - صدای
بر خفاست **مُغفل** بار سوم با و از بلند - عبد الرزاق - خدمتکار - چه سیکوئی ترم ساق -
مُغفل برافتنده - مراد شام می دهی نمکوزار - خدمتکار - ترانه و شام چه کار - قافیه را نگار
فی الجمله شمار از شمار عیبش بریشان - و نشان از نشان دادنش بی نشان فقط

اعلان

الته نشانی رساله الاجاب جواب جواهر ضمیمه بخط خوب و صورت مرغوب بر طبع خوشه واقع کالته مالمس
شماره ۲۲ تاریخ دوم ماه فروری ۱۳۸۹ طبع در برگرفته چهره اشتها برافروخت و طبع نزد
مولوی محمد احمد الله مکان فیر (۱) خلاصی از بوی پاره لیس بوجود

CALL No. { ۲۹۷۵۱۲۲ (R) ACC. No. ۲۲۳۸
 AUTHOR مبشر علی مدنی
 TITLE نقد الجوامع

(R) Acc. No. ۲۲۳۸
 Class No. ۲۹۷۵۱۲۲ Book No. ۱۲۴
 Author مبشر علی مدنی
 Title نقد الجوامع

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue I



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



